**جلسه 18-130**

**سه‌شنبه - 02/08/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مسأله 3: اذا تیقن دخول الوقت فصلی أو عمل بالظن المعتبر کشهادة العدلین و اذان العدل العارف فان تبین وقوع الصلاة بتمامها قبل الوقت بطلت و وجب الاعادة.

اولین مطلب در این مسأله این است که ایشان فرمود، اگر یقین بکند شخص به دخول وقت یا ظن معتبر قائم بشود بر دخول وقت، ‌نماز بخواند بعد کشف بشود که کل نماز قبل از وقت بوده، نماز باطل است.

جهتش هم روشن است. چون وقت از ارکان نماز است. من صلی قبل الوقت أعاد الصلاة. حدیث لاتعاد هم که وقت را جزء مستثنیات حدیث لاتعاد ذکر کرده. در یک روایتی هم هست، صحیحه زرارة: رجل صلی الغداة بلیل غرّه من ذلک القمر، قبل از اذان صبح نماز صبح را خواند، چرا؟ چون شب مهتاب بود، هوا روشن بود فکر کرد که طلوع فجر شده، و نام، بعد گرفت خوابید، حتی طلعت الشمس فأخبر انه صلی بلیل، یک آقایی به او گفت می‌‌دانی امشب نماز صبحت را نیمه شب خواندی؟ قال یعید صلاته، خب حالا که فهمید نمازش را قبل الوقت خوانده نمازش را اعاده کند.

راجع به یقین به دخول وقت که قطعا همین‌طور است، باید اعاده بشود اگر کشف بشود که جهل مرکب بوده.

اما راجع به ظن معتبر داخل می‌‌شویم در بحث امتثال امر ظاهری که آیا مجزی از امر واقعی هست یا نیست؟

برخی مثل مرحوم آقای بروجردی می‌‌فرمودند که مدلول التزامی امر شارع به اتباع اماره این است که اگر کشف خلاف شد، به گردن من. إعمل بخبر العادل، إعمل بالبینة، إعمل وفق اذان العارف، یعنی اگر هم واقعا مشکلی بود، ‌به گردن من.

انصاف این است که این وجهی ندارد. اگر اماره عقلائیه باشد که عقلاء عمل می‌‌کنند به یک اماره‌ای، ‌شارع هم امضاء می‌‌کند، می‌‌گوید من مشکل ندارم با عمل به اماره؛ عقلاء که امارات عقلائیه را مجزی نمی‌دانند از واقع، خودشان مجزی نمی‌دانند از واقع، شارعی که عمل آن‌ها را امضاء می‌‌کند مدلول التزامی امضائش این است که اگر کشف خلاف شد به گردن منِ شارع؟ بعد از کشف خلاف چطور؟ بعد از این‌که فهمیدیم بینه گفت این آب نجس بود، ما وضوء هم گرفتیم با این آب، خود عقلاء می‌‌گویند معلوم می‌‌شود وضوءتان باطل بوده، شارع آن وقت مدلول التزامی امضائش نسبت به حجیت بینه این است که ولی چون من گفتم که عمل کن به بینه، ضامن هستم، اگر کشف خلاف شد به گردن من، شما مسئولیتی نداری به این معنا که معذوری؟ بلااشکال معذوری، ‌نیاز به اعاده هم نداری؟ کی معنایش این است؟

اگر اماره تعبدیه هم باشد به نظر ما همین است. اماره تعبدیه شارع تاسیس می‌‌کند مثل همین اذان عارف، شارع اگر بگوید که عقلاء اعتماد نمی‌کنند به اذان یک نفر مثلا اگر وثوق پیدا نکنند و لکن شارع بگوید من می‌‌گویم المؤذن مؤتمنٌ، ذلک علی المؤذنین، باز هم معنایش این نیست که اگر کشف خلاف شد، نیاز به اعاده ندارد. آقا! شارع بد کرد برای این‌که احتیاط لازم نباشد بر شما، ‌طریق ظنی را معتبر کرد؟ آیا معنایش این است که اگر کشف خلاف شد، ‌من نمی‌گویم تدارک کن؟ عقلاء در امارات عقلائیه می‌‌گویند تدارک کنید عند کشف الخلاف، شارع اگر یک اماره‌ای را تعبدا جعل کرد، ‌معنایش این است که به گردن من؟ اگر کشف خلاف شد نیازی به تدارک نیست؟ کی همچون ظهوری دارد؟ پس این فرمایش آقای بروجردی تمام نیست.

و خلاف ضرورت فقه هم هست در شبهات موضوعیه اجزاء امر ظاهری نسبت به واقع. حالا در شبهات حکمیه، فتوای مجتهد، خبر و روایت معتبره، خب بحث خودش را دارد. اما در شبهات موضوعیه، بینه قائم شد بر این‌که این آقا سید فقیر است، شما سهم سادات‌تان را به او دادید، بعد معلوم شد نه سید است و نه فقیر، چرا مجزی باشد؟ در شبهات موضوعیه خلاف ضرورت فقه است اجزاء امر ظاهری نسبت به واقع. بینه می‌آید می‌‌گوید که این آب است، با او وضوء گرفتی، ‌بعد معلوم شد که آب مضاف است، بگوییم مجزی است؟

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌‌کنم خلاف فتوی فقهاء است. دلیل شما باید بیاورید بر اجزاء امر ظاهری نسبت به واقع و الا ما که نیازی نداریم دلیل بیاوریم. اطلاق حکم واقعی می‌‌گوید حکم واقعی باید امتثال بشود. ما می‌‌گوییم علاوه بر این‌که مطابق با دلیل نیست فرمایش شما، خلاف فتوای فقهاء هم خواهد بود در شبهات موضوعیه.

و خود آقای بروجردی هم در شبهات موضوعیه این اجزاء را تطبیق نکردند، ‌منتها اصل ادعای این‌که امر به اتباع اماره یک مدلول التزامی دارد و آن این است که اگر کشف خلاف شد، نیاز به تدارک نیست، این ادعای ایشان را عرض می‌‌کنیم ناتمامی است.

[سؤال: ... جواب:] لاتعاد در خصوص اماره بر دخول وقت که نیست. ممکن است شما یقین کردید به دخول وقت، غافل بودید از وقت. ... فرض این است که حدیث لاتعاد در خصوص جایی که اماره بر دخول وقت بود و بعد کشف خلاف شد که نیامده. ... خب ممکن است عکسش را بگوییم: دلیل اتباع اماره که می‌‌گوید اگر اماره داشتید بر دخول وقت، این مدلول التزامی اتباع این اماره این است که نیاز به تدارک ندارد، خب او حاکم است. البته من در کل، فرمایش شما را قبول دارم و خود من هم این اشکال را دارم به قائلین به اجزاء که بر فرض شما قائل به اجزاء باشید حدیث لاتعاد در فرائض اجزاء را منکر شد و نسبت بین این دلیل و آن دلیل التزامی امر به اتباع اماره می‌‌شود عموم من وجه، تعارضا تساقطا، چون حدیث لاتعاد خلل به وقت را می‌‌گوید اعاده دارد چه اماره بر دخول وقت داشتید، ‌چه تخیل دخول وقت را می‌‌کردید، امر به اتباع اماره هم می‌‌گوید که این اتباع اماره مجزی است چه در رابطه با ارکان مثل دخول وقت، چه در رابطه با غیر ارکان، نسبت به اماره بر ارکان تعارض به عموم من وجه می‌‌شود، تعارضا تساقطا، رجوع می‌‌کنیم به اطلاقات اولیه، اطلاقات اولیه می‌‌گوید که صل فی الوقت و ما چون امر به نماز در وقت را امتثال نکردیم قاعده اولیه اقتضاء اعاده می‌‌کند. و لذا این فرمایش شما را ما به این نحو قبول داریم و در بحث اجزاء هم یکی از اشکالات ما به قائلین اجزاء همین هست که حدیث لاتعاد در مورد ارکان نفی اجزاء می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] البته بحثی هست که آیا حدیث لاتعاد به لحاظ عقد مستثنی عموم دارد؟ لاتعاد الصلاة الا من خمس، یک عقد مستثنی‌منه دارد که لاتعاد الصلاة من غیر هذا الخمس، از این حیث عموم دارد. اما و تعاد الصلاة من الخمس، این محل اختلاف است. برخی مثل امام قائلند که همچون عمومی ندارد. در مقام بیان این است که لاتعاد الصلاة در غیر این پنج چیز، السنة لاتنقض الفریضة، ‌اما الفریضة تنقض الفریضة مطلقا؟ الاخلال بالوقت مبطل للصلات مطلقا؟ ایشان در کتاب الخلل فی الصلاة فرمودند نه، همچون اطلاقی ندارد. یک بحثی است در بحث عامی که مشتمل بر استثناء هست که آیا به لحاظ عقد مستثنی عموم دارد یا ندارد. لاآکل من الطعام الا ما کان مالحا، می‌‌گوید من غذا نمی‌خورم مگر نمک داشته باشد، غذای بی‌نمک که مزه ندارد، یعنی هر چیزی که هیچکس نمی‌خورد نمک به آن بزن من می‌‌خورم؟ این‌که نیست. لاآکل من الطعام الا ما کان مالحا، ‌یعنی و کل مالح آکله؟ این نیست. و لذا با این مثال‌ها، لاصلاة بطهور، یعنی کل ما کان مع الطهور فهو صحیح و لو خلل‌های دیگر داشته باشد؟ این‌که نیست. این اشکال اختصاص به حضرت امام هم ندارد، یک اشکال عامی است که ما سعی کردیم در بحث خودش، ‌در بحث عامی که مشتمل بر استثناء هست، خواستیم جواب بدهیم از این اشکال. چون این اشکال خیلی گسترده است، لاتاکلوا اموالکم بینکم الا ان تکون تجارة عن تراض منکم، این عقد مستثنی است دیگه، فکل تجارة عن تراض منکم صحیحة؟ بعضی‌ها اشکال کردند شبیه اشکال امام که لاتعاد الصلاة الا من خمس، عقد مستثنایش اگر اطلاق داشته باشد یا عموم داشته باشد می‌‌شود و الاخلال بهذه الخمس مبطل و موجب للاعادة مطلقا؟ امام فرمودند نه همچون اطلاقی ندارد. ما در بحث خودش اشکال کردیم به این مبنا. گفتیم ظاهر عرفی در عقد مستثنی هم این است که عقلاء تمسک می‌‌کنند به اطلاق عقد مستثنی. لاتکرم العالم الا من کان عادلا. حالا یک کسی عادل است ولی عادل بداخلاق، بداخلاقی که همه جا موجب فسق نمی‌شود. در آن روایت صحیحه هم هست که شخصی است عادل است، الا انه یسمع ابویه الکلام الغلیظ یا ما ما یغلظهما، حضرت فرمود لابأس ان تصلی خلفه ما لم یکن عاقا. بهرحال بداخلاق هستند بعضی‌ها، آدم‌های خوب بداخلاق که متاسفانه باعث نفرت مردم از دین و روحانیت می‌‌شوند، اما عادل هستند. لاتکرم العالم الا من کان عادلا، عقلاء تمسک می‌‌کنند به عمومش، می‌‌گویند من کان عادلا و لو کان سیء الخلق. حالا این نقض‌ها بماند، لاآکل من الطعام الا ما کان مالحا این گفتیم ظاهرش بیان شرطیت است، اصلا این می‌‌خواهد بگوید شرط غذایی که من می‌‌خورم این است که نمک داشته باشد، بیان شرطیت که می‌‌کند ظهورش این نیست که همه شرائط را می‌‌خواهم بگویم. لاصلاة لا بطهور بیان شرطیت می‌‌کند، می‌‌خواهد بگوید طهور شرط نماز است ظهور ندارد که همه شرائط را می‌‌خواهم اینجا بگویم. این فرق می‌‌کند با مثال‌های دیگر. حدیث لاتعاد که بیان شرطیت نمی‌کند که، و لذا عقلاء به عقد مستثنایش هم اخذ می‌‌کنند. لاتعاد الصلاة الا من خمس عقلاء اخلال به وقت کنی، می‌‌گوید ببین‌، گفت الا من خمس الوقت و القبلة و الطهور و الرکوع و السجود.

[سؤال: ... جواب:] در مقام بیان شرطیت نیست حدیث لاتعاد، ‌حدیث لاتعاد در فرض اخلال به شرائط است که در جای دیگر ثابت شده.

[سؤال: ... جواب:] آن وقت اگر اطلاق نداشت حدیث لاتعاد، امر به اتباع اماره مدلول التزامیش بناء بر نظر آقای بروجردی می‌‌شود و اتباع الامارة مجزٍ... آقا! وقتی امر به اتباع اماره مدلول التزامی داشت که اتباع الامارة مجز، خب او دیگه بلامعارض می‌‌شود، ‌ما معارضش را حدیث لاتعاد قرار دادیم. اگر کسی بگوید عقد مستثنی اطلاق ندارد مثل امام دیگه معارض پیدا نمی‌کند آن مدلول التزامی امر به اتباع اماره. بعد از تعارض و تساقط مدلول التزامی امر به اتباع اماره با حدیث لاتعاد در اخلال به ارکان مثل اخلال به وقت رجوع می‌‌کنیم به قاعده اولیه که اطلاق خطاب واقعی می‌‌گوید باید من را امتثال کنی و تا من را امتثال نکنی تکلیف ساقط نمی‌شود.

مطلب دیگر که صاحب عروه فرموده: و ان تبین دخول الوقت فی اثنائها و لو قبل السلام صحت. اگر ثابت بشود که وقت در اثناء نماز داخل شده بوده و لو قبل از سلام، نماز صحیح است.

دلیلش چیه؟ یک دلیل روایت اسماعیل بن رباح است: اذا صلیت و انت تری انک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک. با این‌که مقتضای قاعده اولیه این است که این نماز هم باطل باشد اما این روایت می‌‌گوید اگر بعضی از نماز داخل وقت بود فقد اجزأت عنک.

خب این روایت به نظر ما سندش خوب است چون اسماعیل بن رباح مروی‌عنه ابن ابی عمیر است و شیخ طوسی فرموده که ابن ابی عمیر ممن عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عمن یوثق بهم.

البته ابن ابی عمیر از اصحاب اجماع هم هست، ‌کسانی که نظریه اصحاب اجماع را قبول دارند مثل آقای داماد، می‌‌گویند کشی در رجالش هیجده نفر را اسم می‌‌برد، شش نفر از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام، شش نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام، شش نفر از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام، می‌‌گوید اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم و تصدیقهم فی ما یقولون. برخی گفتند مثل آقای داماد، ‌گفتند این معنایش این است که اگر حدیثی با سند صحیح رسید به این هیجده نفر، دیگه این حدیث صحیحٌ، اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم، ‌یعنی ما صح انسابه الی هؤلاء فهو صحیح مطلقا یعنی نگاه نکنید به وسائط بین این‌ها و بین امام.

ما این نظریه را نپذیرفتیم. گفتیم این عبارت بیش از این ظهور ندارد که این‌ها مجمع‌علیه هست وثاقت‌شان، ‌جلالت‌شان، بعدش می‌‌گوید و اقروا لهم بالفقه و العلم اجمعت العصابة فی تصدیقهم فی ما یقولون، اجماع هست که این‌ها آدم‌های صادقی هستند، ‌هر چی می‌‌گویند درست می‌‌گویند اما نه این‌که حالا واسطه بین این‌ها و امام هر کی بود کاری به او نداشته باشیم.

البته این روایت در کافی و من لایحضره الفقیه هم هست ‌روایت اسماعیل بن رباح. کسانی که مثل صاحب مستدرک می‌‌گویند تمام روایات کافی معتبر است چون اول کافی می‌‌گوید که یا اخی! به آن شخص می‌‌گوید، ‌شما به من نوشتی که می‌‌خواهم کتابی باشد که جمع کند آثار صحیحه از صادقین علیهم السلام را، ‌من این کتاب را نوشتم، و قد یسر الله تالیف ما سألت و ارجو ان یکون بحیث توخیت، که می‌‌گویند تمام احادیث کافی به شهادت کلینی صحیح است. یا من لایحضره الفقیه اولش می‌‌گوید من فقط روایاتی را نقل می‌‌کنم که حجت بینی و بین ربی هست. خب این روایت هم در کافی هم در من لایحضره الفقیه [ذکر شده].

ولی ما این راه‌ها را قبول نداریم. فقط آن نظریه مشایخ ثلاث را قبول داریم. و حجیت خبر ثقه را منحصر نمی‌دانیم به جایی که مفید وثوق به صدور است. خبر ثقه حجت است و لو مفید وثوق به صدور نباشد. العمری ثقتی فاسمع له و اطع. آن وقت شیخ طوسی با این شهادتش مصداق خبر ثقه را ذکر کرد، گفت اخباری که ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی می‌‌گویند، ‌این‌ها ملتزم بودند فقط از ثقه نقل کنند.

این دلیل اول بر این‌که اگر در اثناء نماز وقت داخل شد، نماز صحیح است.

اما، توجه داشته باشید! این حدیث دو فرض را شامل می‌‌شود نه بیشتر:

یک فرض این است که من تا زمانی که نماز می‌‌خواندم یقین داشتم یا طریق معتبر داشتم بر دخول وقت، ‌بعد از نماز کشف خلاف شد، اما وقتی داشت کشف خلاف می‌‌شد این را فهمیدم که بخشی از نمازم داخل وقت بوده. در هنگام نماز من معتقد به دخول وقت بودم و یا لااقل تا زمان یقین به دخول وقت معتقد بودم که وقت داخل است. مثلا شروع کردم به نماز ظهر، رکعت چهارم نماز ظهر بودم، دیدم اذان دارد پخش می‌‌شود، وسط نماز فهمیدم من بخشی از نمازم قبل از وقت بوده ولی کی فهمیدم؟ موقعی فهمیدم که وقت داخل شده بود. این فرض اول که یقین به دخول وقت تا زمان دخول وقت استمرار داشت. حالا چه بعد از تمام شدن نماز منکشف بشود که آن یقینم به دخول وقت اول نماز اشتباه بود یا موقعی کشف بشود که قطعا وقت داخل شده بوده و لو وسط نماز. خب صحیحه که به نظر ما صحیحه است، حالا تعبیر کنیم روایت اسماعیل بن رباح شاملش می‌‌شود: اذا صلیت و انت تری انک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک.

فرض دوم این است که من وسط نماز شک بکنم، نماز ظهر را که شروع کردم یقین کردم به دخول وقت، رسیدم رکعت سوم شک کردم، گفتم حیف است نماز را تا حالا خواندم ادامه بدهم توکلنا علی الله، با حال شک نماز را تمام کردم، سؤال کردم، گفتند آقا! از رکعت سوم به بعد وقت شده بود، یعنی آن زمانی که شک کردی وقت شده بود. آن دو رکعت اول که با جهل مرکب به دخول وقت خواندی، آن وقت، وقت نشده بود. این فرض دوم هم مشمول این روایت است. چرا؟ برای این‌که روایت می‌‌گوید اذا صلیت و انت تری انک فی وقت ثم دخل الوقت و انت فی الصلاة. دو رکعت اول نماز خواندم در حالی که فکر می‌‌کردم وقت هست، ثم دخل الوقت، نمی‌گوید ثم علمتَ بدخول الوقت، ثم دخل الوقت واقعا و انت فی الصلاة، رکعت سوم واقعا دخل الوقت و لو من آن لحظه علم پیدا نکردم به دخول وقت، ‌شاک بودم، ‌بعد از نماز علم پیدا کردم، اما علم پیدا کردم از آن لحظه اولی که شک داشتم وقت داخل شده بوده، ‌آن دو رکعت اولی که جهل مرکب به دخول وقت داشتم و شاک نبودم آن وقت، وقت داخل نشده بوده، این فرض دوم هم مشمول این روایت است.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم فقط این دو فرض مشمول روایت اسماعیل بن رباح است که ما عرض کردیم.

[سؤال: ... جواب:] دو رکعت اول را معتقد به دخول وقت بود، رکعت سوم جهل مرکبش و اعتقادش از بین رفت، شک کرد اما از زمانی که شک کرد فی علم الله وقت داخل شده بود، ‌کی این را فهمید؟ بعد از نماز. اطلاق روایت می‌‌گیردش.

[سؤال: ... جواب:] بله، مسلم اگر شما در زمانی که شک برایت حاصل شد در اثناء نماز در دخول وقت مثلا رکعت سوم، بعد از نماز به شما گفتند آقا! ما رکعت سومت را تضمین نمی‌کنیم وقت داخل شده بوده اما رکعت چهارمت مطمئنا وقت داخل شده بوده، ‌این بدرد نمی‌خورد. چون ظاهر اذا صلیت و انت تری انک فی وقت ثم دخل الوقت این است که اعتقاد به دخول وقت تا زمان دخول واقعی وقت مستمر باشد، اذا صلیت و انت تری انک فی وقت ثم دخل الوقت و انت فی الصلاة ظاهرش این است که تا زمان دخول وقت واقعی شما جهل مرکبت ادامه داشته باشد. اما اگر فرض کنیم نه، شما رکعت سوم نماز که شک کردی آن جهل مرکبت اعتقادش زائل شد، بعد از نماز هم هیچکس به تو نگفته که در رکعت سوم وقت داخل شده بوده، اعتقادت به دخول وقت تا زمان دخول وقت واقعی مستمر نبوده، ‌خب این بدرد نمی‌خورد.

[سؤال: ... جواب:] تامل کنید استفاده می‌‌شود. اذا صلیت و انت تری انک فی وقت ثم دخل الوقت یعنی اعتقاد به دخول وقت تا زمان دخول واقعی وقت باقی باشد. ... ثم هم باشد همین است، فاء هم که به قول شما هست همین است. حالا اینجا هم که فاء است، اذا صلیت و انت تری انک فی وقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک.

صاحب جواهر فرموده که حالا این روایت هم نباشد، یا سندش را نتوانیم تصحیح کنیم، می‌آییم دلیل‌های دیگری هم می‌‌توانیم بیاوریم، اصل برائت از وجوب اعاده. شک می‌‌کنیم اعاده لازم است یا نه بر من که فکر می‌‌کردم وقت داخل شده ولی واقعا وقت داخل نشده بود، بخشی از نمازم داخل وقت بود، شک می‌‌کنم بر من اعاده نماز لازم است یا نه، اصل برائت جاری می‌‌کنیم.

صاحب جواهر حواسش جمع است، می‌‌گوید نگویید اصل برائت را همان جایی هم که کل نماز قبل از وقت است جاری کن. می‌‌گوید آنجا دیگه اجماع داریم اعاده واجب است. او را نمی‌توانیم تمسک به اصل عملی بکنیم.

آقای خوئی اشکال کرده به صاحب جواهر. خوب گوش بدهید! فرموده آقای صاحب جواهر! از کجا شک در امثتال مجری اصالة البراءة شد؟ آقا! ما شک در امتثال داریم، اینجا جای قاعده اشتغال است، اشتغال یقینی به یک تکلیف مقتضی امتثال یقینی است. من یقین دارم مکلفم به صلات فی الوقت، الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. چه اصل برائتی؟!

آقای خوئی کما هو دأبه ‌دقائل اصول را بیان نمی‌کند با این‌که خودش یاد داده به دیگران. ما دقیق اگر بخواهیم بشویم اینجا جای قاعده اشتغال نیست. اگر نبود اطلاق دلیل، آن اطلاقی که می‌‌گفت اذا زالت الشمس وجبت صلاة الظهر و العصر، اذا طلع الفجر فصل الغداة، که هر اطلاق دلیلی، ‌هر اطلاق تکلیفی اقتضاء می‌‌کند که تا متعلقش را نیاوریم تکلیف ساقط نمی‌شود، تا صلات فی الوقت نخوانیم امر به صلات فی الوقت ساقط نمی‌شود، ‌اطلاق دلیل در اینجا محکّم است آقای خوئی، اگر نبود این اطلاق دلیل، دلیل اطلاق نداشت، نبوت به قاعده اشتغال نمی‌رسید.

با دو بیان ما ثابت می‌‌کنیم که نوبت می‌‌رسید به اصل برائت:

بیان اول این است که آقا! ما بنا بر این‌که نمازی که جزءٌ منه داخل فی الوقت، صحیح است یعنی این عدل واجب است. نمازی که رکعت آخرش داخل وقت است اگر صحیح باشد یعنی فی علم الله امر شدیم به جامع بین صلاتی که تمامش در وقت است یا صلاتی که بعضش در وقت است و لکن با اعتقاد به دخول وقت شروع کردیم. پس امر دائر است که شارع از ما طبیعی صلات را خواسته است لابشرط از این‌که تمامش در وقت باشد بنا بر این‌که این نماز مجزی است یا از ما خواسته است نمازی را که تمامش در وقت است، خب می‌‌شود اقل و اکثر. بلااشکال من وقتی نمی‌دانم شارع از من نمازی را خواسته است که لابشرط از این‌که تمامش در وقت باشد یا بشرط شیء است که تمامش در وقت باشد، خب اصل برائت می‌‌گوید بشرط شیء نیست. شک هم بکنیم که آیا امر رفته روی جامع و این نماز که بعضش در وقت است، مصداق این جامع است یا امر رفته روی آن نمازی که تمامش در وقت است و این نمازی که بعضش در وقت است مسقط است، شک هم بکنیم که آیا این نمازی که بعضیش در وقت است عدل جامع است و امتثال آن امر به جامع است و یا مسقط است، ‌مسقط یعنی آن امر رفته روی خصوص نمازی که کلش در وقت است ولی این نماز بعض در وقت مسقط آن امر است، شک هم بکنیم که امر رفته روی جامع یا نه یا امر رفته روی حصه، باز هم برائت جاری می‌‌کنیم. اصل عملی را ما می‌‌خواهیم بگوییم اصل برائت است. این بیان اول.

بیان دوم: بر فرض یقین پیدا کنیم که امر شارع رفته روی صلات فی الوقت و فقط احتمال اجزاء این نماز که بعضش در وقت است و بعضش قبل از وقت، احتمال اجزائش از باب احتمال مسقطیت باشد، یعنی احتمال این‌که امر رفته روی جامع ندهیم، فقط احتمال اجزائش برای این است که احتمال می‌‌دهیم این نماز مسقط تکلیف باشد. آقای خوئی! شما اگر استصحاب بقاء تکلیف را قبول داشتید می‌‌گفتید بعد از اتیان به این مشکوک المسقطیة استصحاب بقاء تکلیف جاری است اما شما که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول ندارید. بعد از اتیان به این مشکوک المسقطیة برائت از بقاء تکلیف جاری می‌‌شود.

و حاصل الکلام شک در امتثالی مجرای قاعده اشتغال است که شک در امتثال به نحو شبهه مصداقیه بکنید، شارع گفته وضوء بگیر با آب نمی‌دانم با آب وضوء گرفتم یا نه. اما اگر شک در امتثال خارجی نکنیم، شک ما برگردد به شک در جعل شارع، نمی‌دانم شارع این نمازی را که بعضیش در وقت است و بعضیش قبل الوقت، عدل جامع قرار داد یا نداد، یا می‌‌دانم عدل جامع قرار نداد ولی احتمال می‌‌دهم امر به نماز فی الوقت شرعا مغیی است مادامی که این نمازی که بعضیش در وقت است را نخوانید و این مسقط شرعی آن تکلیف است. شک در مسقط شرعی که قاعده اشتغال ندارد که. شک در بقاء تکلیف است بعد از اتیان به این مشکوک المسقطیة استصحاب بقاء تکلیف را قبول داشتیم جاری می‌‌کنیم نداشتیم مثل شما، برائت از بقاء تکلیف جاری می‌‌کنیم کما علیه شیخ الاستاذ قدس سره.

و لذا اشکال به صاحب جواهر این است که آقا! اینجا با وجود اطلاق لفظی نباید به اصل برائت تمسک کنید، اینجا اماره داریم. تامل بفرمایید تا روز شنبه ان‌شاءالله.